

دو فصلنامه علمی - پژوهشی

دوره هشتم | شماره دوازدهم | بهار و تابستان ۱۴۰۳

دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۲۰ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۵

مقاله پژوهشی، صص ۱۴۶-۱۱۷

بررسی تحلیلی وجوب طریقی از رهگذر مؤلفه‌ها، آثار و تطبیقات

علی بهادرزایی^۱

چکیده

وجوب طریقی نوعی از وجوب است که ظهور آن در ادبیات علمی سابقه چندانی ندارد، گرچه بتوان برای وجود ارتکازی آن نشانه‌هایی پیدا کرد. این مساله از طرفی باعث پیدایش تفاوت نظرهای جدی در حقیقت آن شده و از طرفی دیگر در ساحت استنباط، اشتباهاتی را به دنبال داشته است. تحقیق حاضر بر اساس روش توصیفی تحلیلی در پی ترسیم تصویری واضح از این حکم است، هدفی که تحقق آن در گرو بررسی مؤلفه‌های اساسی دخیل در حقیقت وجوب طریقی، ویژگی‌های مهم این حکم و تطبیقات آن است. در ساحت اول باید گفت وجوب طریقی، حکمی مولوی است؛ تفاوت اساسی آن با وجوب ارشادی هم در این نقطه شکل می‌گیرد. همچنین این حکم فاقد ملاک است و پشتوانه جعل آن، تحفظ بر ملاک احکام حقیقی در ظرف جهل به آن‌ها می‌باشد، امری که از رهگذر توسعه محرکیت احکام حقیقی حاصل می‌شود. با توجه به این کارکرد، متعلق حکم طریقی باید به گونه‌ای باشد که بتواند حکم حقیقی را منجز کند، اما تطابق بین این دو لازم نیست. در ساحت دوم مهم‌ترین ویژگی‌های وجوب طریقی این هستند که در فرض منجز بودن حکم حقیقی قابل جعل نیست، مکلف نمی‌تواند امتثال این حکم را بر عهده نائب بگذارد و متابعت از آن به حکم عقل لازم است هرچند مخالفت با آن موجب ثبوت استحقاق عقاب نمی‌شود. در ساحت سوم هم وجوب فحوص از زوج، وجوب اداء شهادت، وجوب استیذان برای داخل شدن در حریم اشخاص یا تصرف در اموال آن‌ها و وجوب فحوص از آب برای جواز تیمم بخشی از مصادیق وجوب طریقی هستند.

کلیدواژه‌ها: وجوب طریقی، وجوب حقیقی، وجوب ارشادی، وجوب غیری، لزوم متابعت، استحقاق عقاب، تنجز احکام واقعی.

پویایی دائمی فقه، مرهون پژوهش‌هایی است که بخش عمده‌ای از آنها در چارچوب علم اصول و با محوریت حکم شرعی صورت می‌گیرد. اهمیت شناخت مفهومی احکام شرعی، کارکردها و ویژگی‌های آنها هم، از این نقطه سرچشمه می‌گیرد. وجوب طریقی، قسمی نوپا از وجوب است که باید اولین حضور جدی آن را در عبارات محقق خراسانی دانست (خراسانی، کفایة الأصول، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۷ - ۲۷۸). در منظومه فکری محقق خراسانی، شناخت وجوب طریقی و تطبیق آن بر قسمت بزرگی از امارات و اصول، یگانه راه حل معضل دیرینه و بنیادین جمع حکم واقعی و ظاهری است (همان). البته آثار این شناخت، مقصور بر مسئله یادشده نیست و در متون فقهی معاصر، تبیین بسیاری مسائل با کمک گرفتن از وجوب طریقی صورت گرفته است (صدر، ۱۴۲۰ق/ب، ج ۶، ص ۳۵۱؛ فیاض، بی تا/ب، ج ۳، ص ۲۷۱؛ امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۱). آنچه ضرورت دستیابی به شناختی تحلیلی از وجوب طریقی را پررنگ می‌کند، اختلافات گسترده در چیستی و کارکرد این حکم است. مسئله برجسته دیگری که از رهگذر آن می‌توان به اهمیت تحقیق یادشده پی برد، لزوم تفکیک وجوب طریقی از احکام همسو با آن، یعنی وجوب حقیقی، وجوب ارشادی و وجوب غیری است. تردیدی که در بعضی عبارات میان این وجوب و اقسام دیگری از وجوب که با آن قرابت دارند، دیده می‌شود (تبریزی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۴۵۴)؛ برآمده از واضح نبودن مرز میان این اقسام است و در سایه این ابهام امکان دارد آثار و ویژگی‌های هر قسم، که گاهی تفاوت چشمگیری با ویژگی‌های دیگری دارد، به سایر اقسام نسبت داده شود. غایت تحقیق حاضر، ارائه تصویری فنی از وجوب طریقی است؛ اصلی‌ترین اقدام برای وصول به این هدف هم، شناسایی مؤلفه‌هایی است

که نقش بنیادین در هویت‌یابی حکم یاد شده دارند. البته در کنار آن، باید از لابه‌لای متون فقهی و اصولی، آثار و احکامی که متوجه وجوب طریقی شده‌اند را تنقیح کرد و به بررسی پشتوانه استدلالی آنها پرداخت؛ تا ارزش صناعی هرکدام روشن شود. آخرین گام مؤثر هم واکاوی موارد تطبیق این حکم است. ویژگی بارز چنین پژوهشی، نو بودن مسئله آن است. علاوه بر اینکه خصوصیات و احکام وجوب مذکور در سراسر قلمروی دانش‌های فقه و اصول پراکنده‌اند و هرگز در یک نقطه جمع نشده‌اند. احتمالاً همین پراکندگی نیز موجب برخی خطاها در انتخاب و ترتیب آثار شده است. جداسازی روشن وجوب طریقی از اقسام همسو با آن، آخرین اقدام قابل توجه و مهمی است که در این نوشتار، دنبال شده و به ثمر رسیده است.

پیشینه پژوهش

نخستین تصریح به وجود این نوع خاص از وجوب توسط محقق خراسانی صورت گرفته (خراسانی، کفایة الأصول، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۷ - ۲۷۸)؛ هرچند در آثار ایشان تبیین واضحی از وجوب طریقی یافت نمی‌شود. بسط مباحث مربوط به این وجوب هم، در میان شاگردان محقق یاد شده (مشکینی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۵؛ اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۱۸۸؛ قوچانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۵۱) و طبقات بعد از آنها (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳؛ بجنوردی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۸۱) رونق گرفته است. با این حال، هیچ‌یک از آن تحقیقات، از اشاره‌ای گذرا به وجوب طریقی پافراتر نگذاشته‌اند و پژوهش تفصیلی مستقلی پیرامون این وجوب یافت نمی‌شود. بنابراین، تحقیق حاضر، اثری پیشگام در تولید ادبیات علمی است که با در نظر گرفتن رواج کاربست وجوب طریقی در فقه و اصول، اهمیت شایانی می‌یابد.

۱. شناخت وجوب طریقی

غالب تعاریفی که برای وجوب طریقی بیان شده، صرفاً ناظر به بعضی از خصوصیات آن است، نه حقیقت این وجوب؛ مثلاً گفته شده: «وجوب طریقی وجوبی حقیقی است که نفسی صرف نمی باشد تا نظر به غیر نداشته باشد، غیری صرف هم نیست تا هیچ وجه نفسی در آن لحاظ نشود» (قوچانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۵۱). در ارائه تعریف جامع هم، اتفاق نظری میان اصولیون یا فقها وجود ندارد. برخی از محققان گفته اند وجوب طریقی یعنی جعل حکم مماثل به داعی ایصال واقع با عنوانی دیگر (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۱۴۱)؛ و برخی، وجوب طریقی را وجوبی دانسته اند که برای تنجیز وجوبی دیگر یا تعذیر نسبت به آن واجب شده است (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳). در سومین تعریف هم آمده، وجوب طریقی، وجوبی است که جعل آن برای مصلحت تحفظ بر واقع باشد (حسینی میلانی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۳۷۶). قضاوت میان تعاریف یاد شده و ارائه تبیینی از وجوب طریقی که تفاوت آن با اقسام قریب و همسوی از وجوب را روشن کند، تنها بعد از شناخت مؤلفه های اساسی مرتبط با این وجوب امکان پذیر است. بنابراین، اولین گام تحلیلی در مواجهه با وجوب طریقی، شناخت مؤلفه های بنیادین مرتبط با حقیقت آن است:

۱/۱ صدور از جایگاه مولویت

به نظر اصولیون، وجوب طریقی، نوعی بعث مولوی است (سلطان العلماء، بی تا، ج ۲، ص ۱۶) و شارع از آن جهت که مولا است، با جعل این حکم به دنبال برانگیختن و تحریک بندگان می باشد؛ پس وجوب طریقی در میان احکامی جای می گیرد که شارع آنها را از جایگاه مولا بودن و با اعمال مولویت جعل کرده و از این جهت، تفاوتی با «صلّ»

و «صُم» ندارد (ایروانی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۹۰ - ۲۹۱). با توجه به مطلب بیان شده می-توان تفاوت وجوب طریقی با وجوب ارشادی را در همین ویژگی اول دانست. توضیح آنکه، بعضی از عالمان معتقدند مولوی و ارشادی بودن از حالات اوامر و نواهی، یعنی خطابات می باشند. استدلال اقامه شده توسط آنها هم این است که حقیقت حکم «انشاء به داعی جعل داعی» می باشد (اصفهانى، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۱۳) و در موارد ارشاد، چون جعل داعی توسط آمر صورت نمی گیرد؛ این حقیقت صدق نمی کند. اما گروه بزرگی از عالمان اعتقاد دارند که مقسم برای مولوی و ارشادی بودن، حکم است؛ یعنی حکم است که تقسیم به مولوی و ارشادی می شود (عرب صالحی، ۱۳۹۳، ص ۷۲). احتمالاً پاسخی هم که به استدلال گروه مقابل می دهند از رهگذر بیان تعریف متفاوتی برای حکم، مانند تعریف آن به «خطاب الهی متعلق به افعال مکلفین» (قمی، القوانين المحکمة، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۳۸) یا «تشریع صادر از خدای متعال برای تنظیم حیات انسان» (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۶۱) می باشد. خود این گروه در ارائه تصویری دقیق از حکم ارشادی اختلاف پیدا کرده اند. از منظر عده ای، «حکم ارشادی حکمی است که نشان می دهد چه چیزی از منظر دنیایی، تناسب و صلاحیت بیشتری برای عبد دارد» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۹، ص ۳۹۶). بعضی گفته اند: «حکم ارشادی حکم مستقل عقلانی در موردی است که شارع نمی تواند در آن موضع، جعل حکم مولوی کند» (موسوی خویی، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۳۰۰)؛ و در تصویر سومی پنداشته شده: «حکم ارشادی انشاء به داعی دسترسی و وصول به ملاکات احکام» است (صدر، ۱۴۲۰ق/الف، ص ۲۱۸). دیگران نیز تعاریف متفاوتی ارائه کرده اند (انصاری، ۱۴۱۴ق، ص ۵۴؛ همدانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۲۸۲).

طبق مبنای گروه اول که وجوب ارشادی را نوعی تعبیر مسامحه آمیز می دانند و معتقدند

ارشادی بودن، وصف امر به عنوان دالّ بر وجوب می باشد، تفاوت وجوب طریقی با وجوب ارشادی، واضح و روشن است. این عده، وجوب ارشادی را عاری از حقیقت حکم می دانند؛ در صورتی که اصولی ها تصریح کرده اند که مولا وجوب طریقی را به داعی بعث، و به تعبیری دیگر جعل داعی انشاء می کند و این عبارت نشان می دهد که حتی در صورت پذیرفتن تعریف بیان شده برای حکم، وجوب طریقی، حقیقتاً حکم است و انشاء به داعی، جعل داعی می باشد.

طبق مبنای گروه دوم هم باید گفت که تفاوت وجوب طریقی با وجوب ارشادی در «صادر شدن از جایگاه مولویت» است. برای میبّن شدن این ادعا لازم است توجه کرد که قضاوت میان تعاریف ارائه شده برای حکم ارشادی تنها بعد از تنقیح وجه مشترک احکامی که علما در ارشادی بودن آنها قرابت نظر دارند، امکان پذیر است. بنابراین، در قدم اول باید با تتبع در عبارات فقهی و اصولی به احصاء چنین مصادیقی پرداخت. بعد از انجام جست و جو، چهار مورد یافت شده که تقریباً تمام فقها و اصولیون، آنها را حکم ارشادی می دانند: مورد اول، اوامر طبیب است؛ مثالی که در عبارات بسیاری از علما تکرار شده (رشتی، بی تا، ص ۲۱۲؛ انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۱۰۷) و شاید واضح ترین مصداق حکم ارشادی باشد. مورد دوم، اوامر شرعی دالّ بر لزوم اطاعت شارع است (انصاری، ۱۴۲۶ق، ص ۶۱۷). مورد سوم، اوامر مربوط به اجزاء و شرایط مرکبات مأمور به است (نائینی، ۱۳۷۳ق، ج ۲ ف ص ۶) و مورد آخر، اوامری از قبیل موعظه ها، دستورهای پزشکی و موارد مشابه دیگر است که شارع آنها را از جایگاه تشریع صادر نکرده است (طباطبایی یزدی و همکاران، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۴۸۱).

ویژگی هر کدام از مصادیق بیان شده بدین قرار است: در مورد اول، طبیب حقیقتاً

دستوراتی به مریض می‌دهد و با هدف به حرکت انداختن او، سلسله اقداماتی پیش رویش می‌گذارد؛ اما چون فاقد جایگاه مولویت است، تنها ابزاری که برای ایجاد انبعاث در مریض دارد، بیان مصالح و مفاسد واقعی پیشنهاداتی است که ارائه کرده. مریض هم اگر منبعث شود، تنها بر اثر توجه به همین عوامل است و به هیچ عنوان، مولویتی برای پزشک تصویر نمی‌کند. در مورد دوم، میان طرفین رابطه مولویت برقرار است و آمر، مولای مأمور می‌باشد؛ اما وجود مشکل دور یا تسلسل و یا منتهی شدن امر مولوی به اطاعت، به الزام عقلی، اگرچه قائل به استحاله آن نباشیم، مانع از به کارگیری جایگاه مولویت شده و مولا نتوانسته امرش را از جایگاه مولویت صادر کند. در مورد سوم، آمر واجد جایگاه مولویت است و برای استفاده از این جایگاه هم مانعی ندارد؛ اما چون در رتبه سابق با امر به مرگب مشتمل بر جزء یا شرط از این جایگاه استفاده کرده و الان غرضی جز تفصیل متعلق همان امر ندارد، دستورش را از شأن مولویت صادر نمی‌کند. در دسته چهارم نیز، مولا در مقامی غیر از مقام مولویت است؛ یعنی دستوراتش را به عنوان شارع و مولا القاء نکرده، بلکه از منظر یک واعظ، مربی و... به بیانشان پرداخته است. با تأمل در این مطالب روشن می‌شود که ویژگی اساسی و وجه تمایز احکام ارشادی که خصوصیت مشترک میان تمام مصادیق آن می‌باشد، «صادر نشدن از جایگاه مولویت» است (فرزانه، ۱۴۰۱، ص ۱۵۹)؛ یعنی در ارتکاز فقهی-اصولی «حکم ارشادی، حکمی است که شارع، آن را با اعمال مولویت و از آن جهت که حق اطاعت دارد، صادر نکرده است». تمایز وجوب طریقی و وجوب ارشادی هم، در همین نقطه شکل می‌گیرد. قوام حکم ارشادی به عدم صدور از جایگاه حقوقی مولا است، در صورتی که گذشت، دانشمندان اصولی معتقدند مولا در تشریع وجوب طریقی از حیثیت مولا بودنش استفاده می‌کند.

۱/۲ نشأت گرفتن از مبادی احکام حقیقی

دانشمندانی که وجود حکمی به نام وجوب طریقی را پذیرفته‌اند، معتقدند که در متعلّق واجبات طریقی، مصلحتی وجود ندارد (خراسانی، کفایة الأصول، ۱۴۰۹ق؛ حسینی میلانی، ۱۴۲۸، ج ۵، ص ۳۱۱؛ تبریزی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۴۲۹)؛ بلکه آنها برآمده از مبادی احکام دیگر هستند. برای توضیح این مطلب باید گفت، وجوب طریقی در مقابل وجوب حقیقی بوده و مقسم برای هر دو، وجوب نفسی است (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۴۱۸). وجوب حقیقی، وجوبی است که متعلّق آن، واجد مصلحتی بوده و شارع براساس همین خصوصیت، آن را اراده کرده؛ اما وجوب طریقی، وجوبی است که متقوم به مصلحتی در نفس جعل و انشاء کردنش می‌باشد (خراسانی، کفایة الأصول، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۷)؛ آن مصلحت هم، تحفّظ بر ملاکات احکام حقیقی در ظرف جهل به آنها است (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۷؛ حسینی میلانی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۳۷۶). به عبارت واضح‌تر، واجبات حقیقی واجد ملاکی در متعلّقاتشان هستند و به علت وجود همین ملاک، مطلوب مولا واقع می‌شوند؛ اما متعلّق وجوب طریقی، واجد چنین خصوصیتی نیست و واجبات طریقی جعل می‌شوند، چون مولا می‌داند بنده‌اش ممکن است بر اثر مجهول بودن احکام حقیقی به مخالفت با آنها پردازد و تنها راه جلوگیری از تحقّق این مخالفت، واجب کردن پیمودن طریق است. مثلاً اقامه نماز جمعه مطلوب مولا است و می‌داند ممکن است این حقیقت در عصر غیبت مجهول بماند و مورد تردید قرار بگیرد؛ پس، تبعیت از خبر ثقه‌ای که دلالت بر وجوب نماز جمعه دارد را واجب می‌کند تا حکم وجوب نماز جمعه امثال شود و مکلف، مصلحت الزامی آن را از دست ندهد. بنابراین، از نظر محققان، مولا برای حفظ احکام حقیقی، دست به جعل



وجوب طریقی می‌زند (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۸۷) و این وجوب، بر مبادی آن احکام تکیه دارد،^۱ یعنی اگر آن اراده و ملاک در حکم حقیقی وجود نداشتند، وجوب طریقی نیز تشریع نمی‌شد. اما این مطلب، بدان معنا نیست که مولا نسبت به واجبات طریقی هیچ اراده‌ای ندارد (خراسانی، کفایة الأصول، ۱۴۰۹ق، ص ۲۷۷) یا اینکه اراده متعلق به واجب طریقی، عیناً همان اراده متعلق به واجب حقیقی است (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۸۱ - ۴۸۲)؛ بلکه معنایش وجود اراده‌ای نسبت به حکم طریقی است که طریقت دارد و اگر اراده حکم حقیقی نبود، هرگز شکل نمی‌گرفت (ایروانی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۴۰).

۳/۱ تحقق در ظرف مجهول بودن احکام حقیقی

سومین مؤلفه تأثیرگذار در ماهیت وجوب طریقی، تأخر رتبی از احکام حقیقی (رضوی قمی، ۱۳۴۰ق، ص ۷۸) و هویت‌یابی در فرض جهل به آنها است. گفته شد غرض از جعل وجوب طریقی این است که در حالت مجهول بودن احکام حقیقی، ملاک آنها محفوظ بماند و عبد بر اثر جهلش به مخالفت عملی نپردازد. از این مطلب، روشن می‌شود که اگر مکلف نسبت به وجود یا عدم حکم حقیقی، عالم باشد؛ موضوعی برای حکم طریقی باقی نمی‌ماند (اراکی، ۱۴۱۹ق، ص ۵۸۳). این قانون کلی و صریح از عبارات متعددی که فقها و اصولیون ذیل مباحث مرتبط به مصادیق واجب طریقی بیان کرده‌اند هم استفاده می‌شود؛ الفاظی که نشان می‌دهند وجوب طریقی در چارچوب جهل مکلف به وضعیت حکم حقیقی، مجال

۱. باید توجه داشت اینکه مبادی تمام احکام حقیقی در متعلق آنها باشد، یا بتوان مبادی برخی احکام را در نفس جعلشان دانست، تأثیری در کارکرد و غایت جعل وجوب طریقی ندارد. از همین رو محققانی مانند آیت‌الله خوئی هم که احتمال می‌دهند ملاک گروهی از احکام حقیقی در نفس جعل آنها باشد (موسوی خوئی، ۱۴۲۲ق/ب، ج ۱، ص ۵۶۶ - ۵۷۲)، غایت از جعل احکام طریقی را تحفظ بر احکام واقعی می‌دانند (موسوی خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۳، ص ۲۹۴).

تحقق می‌یابد (خراسانی، کفایة الأصول، ۱۴۰۹ق، ص ۳۴۰؛ تبریزی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۷؛ حلی، ۱۴۳۲ق، ج ۶، ص ۳۰۶؛ بجنوردی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۲۹) و اگر مکلف، عالم به حقیقت باشد؛ جعل این حکم جایگاه و پشتوانه‌ای ندارد (سند بحرانی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۲۱۵ - ۲۱۶؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۳، ص ۳۳۳). اولین تفاوت وجوب طریقی با وجوب غیري مقدّمی در همین مسئله است؛ هر دو وجوب وابسته به احکام حقیقی هستند و برای استیفاء ملاک آنها جعل می‌شوند؛ اما وجوب طریقی در فرض جهل به احکام یادشده هویت می‌یابد، در حالی که وجوب مقدّمی چنین شرطی ندارد و از منظر علم یا جهل در طول آن احکام نیست.

۴/۱ تدارک نقص موجود در محرکیت احکام حقیقی

کارکرد اساسی وجوب طریقی، جبران نقصی است که در محرکیت مولوی احکام حقیقی وجود دارد (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۵۳۱). توضیح آنکه، احکام حقیقی برآمده از جایگاه مولویت مولا هستند و به همین دلیل، هرکجا عبد تحقق این احکام و موضوعشان را احراز کند، منجز می‌شوند و عقل حکم می‌کند که به اقتضای رسم عبودیت، امثال آنها لازم است (موسوی خویی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۲۵۰). اما در ظرفی که عبد، جهل به احکام یادشده یا موضوع آنها داشته باشد، به استناد اطلاق ادله برائت شرعی، دیگر وظیفه‌ای متوجه او نمی‌شود (حائری یزدی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۲۵). این مطلب به آن معنا است که دامنه محرکیت احکام حقیقی محدود به فرض علم و یا قائم مقام علم است. حال اگر مولا در صورت شک و جهل نیز به دنبال تحفظ بر ملاکات احکام حقیقی باشد؛ باید کاری کند که احکام یادشده حتی در ظرف عدم علم وجدانی و عدم قائم مقام آن هم بتوانند قابلیت بعث و زجر پیدا کنند (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۴۱۸). جعل

و جوبی طریقی هم، اقدامی در این راستا است (خرازی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۴۵۰)؛ که باعث وصول حکم حقیقی (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۸۷) و توسعه حیطه دعویت آن می شود. مثلاً وقتی عبد علم ندارد که شرب فقاغ در شرع حرام است، مانعی برای این اقدام ندارد و می تواند آن را بنوشد؛ اما اگر حتی در ظرف جهل نیز مفسده چنین ارتكابی برای شارع مهم باشد، ایشان با جعل وجوب تبعیت از خبر ثقه ای که دلالت بر حرمت شرب فقاغ دارد، مانع عبد می شود و حکم حرمت را بر او منجز می کند؛ پس، قیام اماره باعث می شود حکم حقیقی دعویت پیدا کند (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۴۵). به بیان مختصر، احکام حقیقی در صورت مجهول بودن نمی توانند موجب تحریک و انبعاث مکلف شوند. از همین رو، اگر مولا بخواهد بنده اش را مکلف به امتثال آنها کند، باید باعث شود که از موضوع ادله برائت شرعی خروج پیدا کنند و منجز شوند، ایفای این نقش هم برعهده وجوب طریقی است. بنابراین، کارکرد مهمی که موالی از جعل وجوب طریقی دنبال می کنند، تصحیح امکان ترتب عقاب و به عبارت واضح تر، ایجاد تنجیز است (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق/الف، ج ۲، ص ۲۰۷؛ مشکینی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۵). تفاوت دوم و اساسی وجوب طریقی و وجوب غیری مقدمی در این نقطه است؛ غایت وجوب طریقی تنجیز حکم حقیقی است، اما اثر وجوب مقدمی، کمک به تحقق واجبی حقیقی است که وجوب آن در رتبه قبل منجز شده است.

۱/۵ برطرف کردن مفسده مولوی مخالفت با احکام حقیقی

فایده دیگری که گاهی بر جعل وجوب طریقی مترتب می شود، ایجاد عذر برای مخالفت است. در برخی حالات، عبد گرچه علم تفصیلی وجدانی به حکم حقیقی ندارد؛ اما تکلیف بر او منجز شده و باید امتثالش کند. اینجا مولا می تواند با جعل واجبی طریقی به او جواز مخالفت با حکم حقیقی را بدهد و مفسده مولوی این مخالفت، یعنی استحقاق

عقاب را برطرف کند (طباطبایی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۹). مثلاً قبل از فحص، احکام واقعی به صرف احتمالشان منجز هستند و مکلف نمی تواند برائت جاری کند (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق/ب، ج ۱، ص ۵۶۶ - ۵۷۲)؛ اما شارع براساس مصالحی به جای ایجاب احتیاط، تبعیت از اماراتی مانند خبر ثقه که احتمال خطا دارند را واجب قرار داده است. حال اگر بعد از فحص، عبد بر اثر تبعیت از خبر ثقه مبتلا به مخالفت با احکام واقعی شود؛ معذور است و منشأ این عذر همان جعل وجوب طریقی شرعی برای تبعیت مذکور می باشد (تبریزی، ۱۴۲۶ق، ص ۲۲). یا مثلاً در جایی که مکلف، علم اجمالی به وجوبی مردّد میان چند فعل محدود داشته باشد، هیچ یک از برائت عقلی و شرعی، توان جریان ندارند؛ اما وقتی شارع با جعل وجوب طریقی برای اتباع قول بینّه اجازه می دهد که او در فرض قیام بینّه احتیاط نکند، لازمه اقدامش آن است که مکلف در صورت عمل به بینّه مخالف با واقع، معذور باشد؛ این عذر هم مستندی جز اتباع اماره مذکور ندارد (قوچانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۴۰).

برخی محققان با ثبوت چنین فایده ای برای احکام طریقی مخالفت کرده و گفته اند در دو فرض بیان شده آنچه باعث عذر می شود، عمل به خبر ثقه یا بینّه نیست، بلکه جریان برائت می باشد؛ زیرا وقتی مکلف به حجّتی بر حکم واقعی دست نیابد، موضوع برائت تحقق پیدا می کند و جریان این قاعده مانعی ندارد. بعد از جریان آن نیز مکلف نسبت به مخالفت با واقع معذور می شود بدون اینکه اماره قائم شده تأثیری داشته باشد (سلطان العلماء، بی تا، ج ۲، ص ۷۰). اما به نظر می رسد این اشکال، محل تأمل است. اگر مدعا این باشد که نفس جعل وجوب طریقی موجب ثبوت تعذیر است، چنانچه از تعریف وجوب طریقی به «وجوبی که برای تنجیز حکمی دیگر یا تعذیر نسبت به آن، جعل شده»

(موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳) استظهار می‌شود، مناقشه مذکور تمام است و باید آن را پذیرفت. ولی با توجه به مطالبی که گذشت، می‌توان مدعا را در صورتی اصلاح شده هم بیان کرد: در دو مثال مذکور، عذر مکلف، مستند به جریان براءت است؛ اما آنچه به تحقق موضوع اصل براءت کمک می‌کند، جعل وجوب طریقی است که شارع برای تبعیت از اماره قرار داده است؛ زیرا وقتی شارع پیروی از امارات را واجب دانست، لزوم احتیاط ساقط شده و بعد از این اسقاط است که اگر مکلف به اماره‌ای بر حکم واقعی دست نیابد می‌تواند بگوید: «احتیاط واجب نیست، بر حکم واقعی یا موضوع آن هم اماره‌ای قائم نشده، پس بیان اصلی وجود ندارد» و براءت را جاری کند. پس، گاهی جعل وجوب طریقی در تحقق موضوع براءت، نقش آفرینی می‌کند و به این اعتبار، بعید نیست که بتوان گفت موجب تعذیر می‌شود؛ هرچند در تعبیر دقیق و مطابق صناعت، ثبوت تعذیر ناشی از جعل یا امثال وجوب طریقی نیست، بلکه حاصل جریان براءت می‌باشد.

۶/۱ تعلق به عنوانی با امکان انطباق بر متعلق حکم حقیقی

عده‌ای از محققان شرط کرده‌اند که متعلق وجوب طریقی باید امکان انطباق بر متعلق حکم واقعی را داشته باشد (اراکي، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۴۰ - ۲۴۱)؛ یعنی واجب طریقی، در فرض موافقت با واقع، باید عین متعلق حکم حقیقی باشد. مثلاً اگر وجوب واقعی به ایجاد نماز جمعه تعلق گرفته، امر به احتیاط، زمانی می‌تواند طریقی باشد که به همین مطلب تعلق بگیرد. یا اگر حرمت واقعی به قتل نفس محترمه تعلق گرفته، متعلق امر طریقی به احتیاط هم باید ترک قتل نفس محترمه باشد (بجنوردی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۸۱ - ۴۸۲). در توجیه این اشتراط گفته شده، وجوبی طریقی است که اراده موجود در وراء آن، عین اراده متعلق به حکم واقعی و امثال آن، عین امثال حکم واقعی باشد. این خصوصیت نیز تنها در صورت وحدت

متعلق دو حکم محقق می‌شود (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۸۱ - ۴۸۲). یکی از ثمرات چنین اشتراطی این است که «وجوب تعلّم احکام شرعی» نمی‌تواند حکمی طریقی باشد؛ زیرا مثلاً «تحصیل علم به وجوب نماز» غیر از اقامه «نماز» است و بر آن منطبق نمی‌شود. به همین دلیل، بعد از تحصیل علم به وجوب، هنوز وجوب حقیقی باقی است و مکلف باید آن را امثال کند؛ برخلاف «وجوب متابعت از خبر ثقه دالّ بر حرمت شرب تن» که امثال آن به ترک شرب است و با این کار حرمت واقعی هم امثال می‌شود (اراکي، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۴۰ - ۲۴۱). در مقام تحلیل باید گفت پذیرفتن چنین شرطی، استدلال استواری ندارد. این مطلب که اراده متعلق به حکم طریقی باید در طول اراده متعلق به احکام حقیقی و به غایت حفظ آن احکام باشد، سخن صحیحی است؛ اما دالّتی بر لزوم وحدت متعلق دو حکم و عینیت امثال آنها ندارد. مولا وقتی براساس اراده‌ای طریقی، وجوب تعلّم احکام را جعل می‌کند، سبب می‌شود که دامنه محرکیت احکام حقیقی توسعه یابد و حتی در فرض عدم علم وجدانی، امکان تنجّز پیدا کنند. روح وجوب طریقی هم، چیزی جز این ایجاد توسعه نیست و دلیل اقامه شده، لزوم مطلبی فرای آن را اثبات نمی‌کند. بیان نشدن اشتراط مذکور در عبارات اکثر اصولیون می‌تواند شاهی بر رد اشتراط باشد. علاوه بر اینکه، موارد متعدّدی از تطبیقات فقهی وجوب طریقی که گاهی در عبارات خود قائلین به اشتراط بیان شده‌اند نیز با اشتراط وحدت متعلق، سازگاری ندارند (خوانساری و اراکی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹۳؛ عراقی، ۱۴۱۵ق، ص ۵۸؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۳۱؛ آملی، ۱۳۸۰ق، ج ۴، ص ۲۶۹؛ موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۳، ص ۲۹۴؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۸، ص ۲۶۲) و این مطلب یعنی ارتکاز فقهی، بر عدم اشتراط است. بنابراین، همان‌طور که برخی محققان گفته‌اند، آنچه در مورد

واجب طریقی لزوم دارد، صرفاً وجود نحو ارتباطی با حکم حقیقی است، به گونه ای که بتواند باعث تنجیز آن شود؛ اما محدود کردن شکل این ارتباط به حالت تطابق مضمون دو حکم وجهی ندارد و قابل پذیرش نیست (روحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۳۵۳).

۱/۷ صوری بودن در فرض مخالفت با واقع

آخرین مؤلفه مهم مربوط به وجوب طریقی، که در عبارات متعددی بیان شده، این است که ادعا شده وجوب طریقی در فرض مخالفت با واقع، حکمی صوری است؛ یعنی عاری از حقیقت حکم می باشد و اصلاً واجب نیست؛ بلکه صرفاً صورت وجوب را دارد (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۱۷؛ عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۱۱؛ طباطبایی بروجردی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۲۹۴). به نظر می رسد ادعای بیان شده خالی از اشکال نیست؛ وجوب طریقی در حق مکلفی جعل می شود که علم به واقع ندارد و چنین مکلفی، همان طور که احتمال کشف حکم طریقی از حکمی واقعی را می دهد، احتمال خطای آن را هم می دهد. پس مکلف به وجوب طریقی، دائماً احتمال می دهد که حکم طریقی مخالف با واقع و صوری باشد، اگر هم احتمال بدهد که وجوب طریقی صوری است، دیگر عقل او حکم به لزوم امتثال نمی کند، چون آن را مصداق بیان واصل، که مانع از جریان اصول مؤمنه است، نمی داند (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق/ب، ج ۱، ص ۱۲۴). احتمالاً آنچه موجب اشتباه این بزرگان شده، عدم تحقق غرض از جعل وجوب طریقی در فرض مخالفت با واقع است؛ به این بیان که هدف مولا از تشریع حکم مذکور، صیانت از حکم واقعی است و در فرض خطای واجب طریقی این هدف تأمین نمی شود؛ پس غرض، محدود به فرض موافقت با واقع است و ضیق غرض، موجب ضیق جعل می شود. اما این تحلیل خطا است؛ مولا وجوب طریقی را به ملاکی غالبی جعل می کند و ممکن است این ملاک، گاهی از آن منفک شود، ولی چنین انفکاک محدودی

موجب صوری بودن حکم طریقی نمی‌شود (حلی، ۱۴۳۲ق، ج ۸، ص ۵۳۸ - ۵۳۹). همان‌طور که طبق برخی مبانی، ملاک و علت جعل حکم حقیقی نیز احتمال دارد در برخی موارد محقق نشود (حسینی شاهرودی، ۱۳۸۵، ج ۵، ص ۲۹۳)؛ اما هیچ‌کس ادعای صوری بودن آن در فرض مذکور را نکرده است.

۲. آثار و احکام وجوب طریقی

اقدام مهم دیگری که در مواجهه تحلیلی با وجوب طریقی تأثیر دارد، بررسی آثار و احکامی است که از متون فقهی و اصولی می‌توان برای این حکم استنباط کرد؛ مطالبی که غالباً از منظر صناعی راهگشایی می‌کنند، اما گاهی واجد ابهام و یا فاقد پایگاه استدلالی‌اند و این‌دو، بر اهمیت خوانش انتقادی آنها افزوده است.

۱/ ۲ وجوب امثال

اگر اشتراط وحدت متعلق وجوب طریقی و وجوب حقیقی را پذیرفت، واضح است که به حکم عقل، امثال وجوب طریقی لازم می‌باشد؛ زیرا در چنین فرضی، امثال وجوب طریقی عین امثال وجوب حقیقی است و هیچ فقیه یا اصولی در لزوم عقلی امثال احکام حقیقی مناقشه ندارد. اما اگر به اشتراط تطابق مضمونی دو وجوب ملتزم نشد هم، وجوب طریقی از لحاظ وجوب امثال، تفاوتی با وجوب حقیقی ندارد؛ زیرا موضوع حکم عقلانی به وجوب متابعت و امثال امر مولوی، لزومی می‌باشد و وجوب طریقی نیز مثل وجوب حقیقی، امر مولوی لزومی است (سلطان العلماء، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۶). به عبارت دیگر، مولا نسبت به واجبات طریقی اراده لزومی دارد و از جایگاه مولویتش اتیان آنها را به عنوان «نافذ قرارداد دستور خود» اراده کرده، همان‌طور که اتیان واجبات حقیقی را به این عنوان اراده می‌کند؛ عقل هم حکم می‌کند هر کجا مولا انجام دادن فعلی را به این عنوان که

سبب نفوذ یافتن دستورش است، به نحوی لزومی اراده کند، عبد باید منبعث شود، حتی اگر بداند آن فعل به عنوان واقعی که دارد، مطلوب و مراد مولا نیست (ایروانی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۹۱).

محقق حائری در نقد مطالب بیان شده می گوید، اگر وجوب طریقی، حالت نفسانی باشد که موجب بعث و زجر می شود، می توان آن را نوعی امر مولوی و داخل در موضوع حکم عقل به لزوم اطاعت دانست؛ اما در این صورت دیگر امکان ندارد به منجزیت وجوب یاد شده برای احکام حقیقی ملتزم شد، بلکه باید آن را وجوبی در عداد سایر وجوب های حقیقی قرار داد (حائری یزدی، ۱۴۱۸ق، ص ۶۹۸). ولی این مطلب اشتباه است و منشأ آن، تحلیل ناقص از مبادی وجوب طریقی است. وجوب طریقی، نوعی امر مولوی است؛ اما اراده ای که از آن پشتیبانی می کند، در طول اراده واجبات حقیقی است، نه در عرض آنها؛ ملاکی هم که موجب جعل آن شده، مستقل از ملاک واجبات حقیقی نیست و عین آنها است؛ پس به صرف اشتراک در وصف مولوی بودن، نمی توان حکم به حقیقی بودن چنین وجوبی کرد. مولویت این حکم، منافاتی هم با کارکرد تنجیزی آن ندارد؛ استدلالی برای این مطلب در کلام مدعی بیان نشده و در موارد متعددی که فقها به ثبوت وجوب طریقی ملتزم شده اند، منافاتی بین مولوی بودن و منجزیت دیده نمی شود. بنابراین، پذیرفتن ادعای مذکور، وجهی ندارد.

۲/۲ عدم ثبوت استحقاق عقاب بر مخالفت

بسیاری از اصولیون گفته اند مخالفت با وجوب طریقی و ترک امتثال آن، موجب استحقاق عقاب نمی شود (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۵۷؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۱۸۱). مستند این مطلب می تواند تصویری باشد که این محققان از مناط عقلی استحقاق عقاب دارند؛ به نظر آنان وجود قبح فعلی در ثبوت استحقاق عقاب، مدخلیت دارد (نائینی،

۱۳۷۶، ج ۳، ص ۴۹). در حالی که سابقاً بیان شد، متعلق وجوب طریقی، مصلحت نفسی ندارد و این یعنی مخالفت با آن را نمی‌توان قبحی فعلی قلمداد کرد. بله، اگر کسی ملتزم شود که ملاک ثبوت استحقاق عقاب، هتک و عدم احترام به مولا است (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۷۷؛ صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۳۶-۵۳)؛ می‌تواند ادعا کند مخالفت با حکم طریقی موجب استحقاق عقاب است، همان‌طور که تجری ثبوت استحقاق، عقاب را در پی دارد (حائری قمی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱).

۲/۳ محدود بودن به دایره احکام الزامی

از برخی عبارات استفاده می‌شود که امکان ندارد وجوب طریقی به احکام غیرالزامی تعلق بگیرد. بنابراین، اگر مفاد ادله اعتبار خبر ثقه، جعل وجوب طریقی باشد؛ فقط اخباری اعتبار دارند که دلالت بر وجوب یا حرمت بکنند. استدلال اقامه‌شده برای این مطلب آن است که داعی از وجوب طریقی، تنجیز واقع است و منجز شدن استحباب، کراهت یا اباحه معنایی ندارد. به عبارت دیگر، معقول نیست مولا دستور بدهد متابعت از خبری که مثلاً دلالت بر اباحه یک فعل می‌کند، واجب است؛ زیرا وجوب متابعت از این خبر به معنای وجوب اتیان مفاد آن است، در حالی که مفاد خبر مذکور، رخصت در ترک می‌باشد (سلطان العلماء، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۰). به نظر می‌رسد براساس استدلال اقامه‌شده، مطلب مذکور تمام است. البته تطبیق صورت گرفته بر خبر ثقه، قابل مناقشه است؛ زیرا می‌توان گفت به لحاظ حکم حرمت تشریع وجوب طریقی، خبر ثقه و اماراتی از این قبیل شامل احکام غیرالزامی هم می‌شود. یعنی مثلاً خبر دال بر استحباب یک فعل، این تکلیف را منجز می‌کند که در مورد آن فعل، اسناد دادن حکم دیگری به شارع حرام است. بلکه اگر موافقت التزامیه واجب دانسته شود، به لحاظ این حکم نیز می‌توان وجوب

طریقی خبر ثقه و مانند آن را شامل احکام غیرالزامی دانست.

۲/۴ عدم امکان جعل در فرض منجز بودن تکلیف

گرچه گاهی جعل وجوب طریقی در نهایت، موجب ثبوت عذر برای مکلف می شود؛ اما کارکرد همیشگی و اصلی این وجوب، تنجیز حکم واقعی است، همان طور که سابقاً گذشت. بر این اساس، محقق خویی جعل وجوب طریقی را در فرضی که حکم واقعی منجز باشد، ممتنع دانسته؛ زیرا معنای چنین جعلی، تنجیز امر منجز می باشد که لغو است (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق/ب، ج ۲، ص ۳۳۱؛ جزایری، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۱۱). البته چنانچه برخی محققان گفته اند، ایشان در برخی موارد (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق/الف، ج ۲، ص ۲۰۵ - ۲۰۷) به مطلب مذکور التزام نداشته اند (حسینی میلانی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۳۷۹)؛ اما مهم این است که استدلال اقامه شده و نتیجه مترتب بر آن صحیح هستند؛ مگر مطابق مبنای اصولیونی که تراکم منجزات را امکان پذیر می دانند (موسوی خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۷، ص ۵۰۴ - ۵۰۵) یا این مبنا که حکم طریقی همیشه منجز نیست و گاهی می تواند صرفاً کارکرد تعذیری داشته باشد (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۳، ص ۲۹۴).

۲/۵ شمولیت نسبت به حالت عجز

برخی اصولیون اعتقاد دارند وجوب طریقی شامل حالت عجز هم می شود، یعنی این حکم مشروط به قدرت نیست و عجز مکلف نمی تواند سبب سقوط آن شود. در توجیه این ادعا گفته شده بازگشت وجوب طریقی به عدم امکان جریان اصل برائت است و در واقع، آنچه بعد از جعل وجوب طریقی منجز می باشد، نفس احتمال ثبوت تکلیفی است که مؤمن عقلی یا شرعی نسبت به عقاب بر ترک آن وجود ندارد. در این حال نیز، عقل به ملاک لزوم دفع ضرر محتمل، امثال تکلیف مشکوک را احتیاطاً لازم می داند؛ هرچند که امکان اتیان

واجب طریقی وجود نداشته باشد (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۳، ص ۲۹۴). برخی محققان ادعا کرده‌اند که این استدلال شامل صورتی که اتیان وجوب طریقی موجب ضرر باشد هم می‌شود؛ پس حتی در چنین فرضی، این حکم ساقط نمی‌شود (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۱۹). تحلیلی انتقادی نشان می‌دهد استدلال یادشده، طبق تمام تقریب‌های فنی که بعد از تأمل می‌توان برای آن ارائه کرد، ناموفق است.

در اولین تقریب، ممکن است ادعا شود خطاب «وجوب عمل به خبر ثقه» صرفاً صورت حکمی تکلیفی را دارد و مراد جدی مولا از آن، ارشاد به تقیید موضوع اصول مؤنه و جاری نبودن آنها است. طبق این تقریب، مدعا تمام است ولی معنایی برای وجوب طریقی اراده شده که اصولیون آن را نمی‌پذیرند؛ زیرا به نظر آنان این وجوب، حکمی صوری نیست، بلکه حقیقتاً حکمی مولوی و داخل در موضوع حکم عقل به لزوم اطاعت است. در تقریب دوم، که سازگار با عبارات فقهی و اصولی است، می‌توان گفت خطاب یاد شده دالّ بر حکمی طریقی است که حقیقتاً مراد مولا می‌باشد، مدلول التزامی این مفاد هم تقیید موضوع اصول مؤنه است. طبق این تقریب، مدعا اثبات نمی‌شود؛ زیرا حکم طریقی نوعی تکلیف است و تکلیف به امر غیر مقدور، امکان ندارد. بنابراین، بعد از عجز مکلف، مدلول مطابقی خطاب ساقط می‌شود و طبق مبانی محقق مستدلّ، وجهی برای حجّیت مدلول التزامی آن وجود ندارد (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق/ب، ج ۲، ص ۴۴۳ - ۴۴۵). بله، اگر پذیرفته شود که حجّیت مدلول التزامی، تابع حجّیت مدلول مطابقی نیست، استدلال مشکلی ندارد. تقریب احتمالی سوم نیز این است که مفاد خطاب «وجوب عمل به خبر ثقه» حکمی طریقی و مورد اراده می‌باشد، اما تضییق مجرای اصول مؤنه، لازمه جعل چنین حکمی است، نه لازمه خود آن. بنابراین، حتی اگر فعلیت حکم

به سبب عجز مکلف ساقط شود هم، اصول مؤنه امکان جریان ندارند. طبق این تقریب هم، مدعا تمام است؛ به شرطی که بتوان وجهی برای استلزام مذکور اقامه کرد، در حالی که چنین وجهی در متون علمی وجود ندارد و فهم عرفی نیز مساعد با آن نیست. بنابراین، وجوب طریقی به مانند تمام احکام تکلیفی دیگر، بر اثر عجز ساقط می شود و بعد از این سقوط، اصول مؤنه مشکلی برای جریان ندارند و احتیاط نسبت به تکلیف حقیقی محتمل، لازم نیست.

۶/۲ لزوم انجام مباحثی

مجرای وجوب طریقی، جهل به حکم واقعی است. بنابراین، تا زمانی که مکلف علم به حکم واقعی پیدا نکند، این وجوب ساقط نمی شود؛ مگر آنکه خود مولا در تشریح حکم مذکور، قید و محدوده ای را لحاظ کرده باشد. با توجه به این مطلب، در امثال وجوب طریقی، استنباه ممکن نیست؛ جز در مواردی که نتیجه انجام فعل توسط نائب، حصول علم یا حجت دیگری باشد که رفع موضوع وجوب طریقی را در پی دارد (فیاض، بی تا/ الف، ج ۲، ص ۳۰۷).

۳. تطبیقات وجوب طریقی

به دست آوردن تحلیلی کامل از وجوب طریقی، تنها زمانی ممکن است که با رویکردی تطبیقی، جایگاه و کارکرد این حکم هم مورد بررسی قرار بگیرد. بنابراین، آخرین گام پژوهشی مهم پیرامون وجوب طریقی، احصاء و معرفتی برخی از مصادیق پر تعداد حکم مذکور است.

۱/۳ امارات و اصول منجزه

بارزترین مصادیق واجب طریقی، امارات و اصولی هستند که باعث تنجیز احکام واقعی می شوند (شیرازی، ۱۳۲۸ق، ص ۱۲۸). آنچه باعث می شود مکلف حتی بعد از انحلال علم

اجمالی کبیر نتواند سراغ اصول مؤمنه برود، وجوب تعلّم است که در قالب عمل به حجج شرعی مانند امارات و اصول منجزه امکان دارد (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۱۱؛ موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴). این وجوب هم، طریق به حفظ احکام واقعی و فاقد مصلحت نفسی است.

۳/۲ فحص از زوج

اگر زوج غائب شود و محلی برای پرداخت نفقهٔ زوجه وجود نداشته باشد؛ زوجه می‌تواند به حاکم شرعی شکایت کند. در این فرض هم، اولین قدم، لزوم فحص از زوج به مدت چهار سال است (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۴۰)؛ حکمی که طریقی است (صدر، ۱۴۲۰ق/ب، ج ۶، ص ۳۵۱) و انگیزه شارع از آن، حفظ بخشی از احکامی حقیقی است که بر ثبوت علقه زوجیت مترتب می‌شوند.

۳/۳ اداء شهادت

کتمان شهادت، حرام و اداء آن در محاکم واجب است. این وجوب هم، طریقی و به غایت حفظ دم، عرض، مال و حق مسلم جعل شده که واجبی حقیقی است (فیاض، بی‌تا/ب، ج ۳، ص ۲۷۱). بنابراین، اگر مکلف بداند که بدون اداء شهادت توسط او، تحفظ بر مطالب یاد شده اتفاق می‌افتد، اداء شهادت واجب نیست؛ اما اگر در این مطلب شک داشته باشد، اصول مؤمنه جاری نمی‌شوند و باید قیام به اداء شهادت کند.

۳/۴ اختبار نسبت به حیض

هنگامی که بانوان مکلف، خونی می‌بینند و شک در حیض بودن آن دارند، باید به‌روش خاصی اختبار کنند؛ این عمل، واجبی طریقی است (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۱؛ موسوی خویی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۱) و به‌دنبال جلوگیری از تضییع تکالیفی مانند

و جوب نماز می باشد.

۳/۵ استیدان

طبق معتبره سماعه تصرّف در مال دیگری بدون طیب نفس او جایز نیست (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۷۵). حال اگر مکلف، این طیب نفس را احراز نکند، وظیفه اش استیدان است. وجوب این فعل هم طریقی است و از اهمیت تحفّظ بر حکم «حرمت تصرّف بدون طیب نفس» نشأت گرفته است (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۴۳۱). همان طور که وجوب استیدان در آیه شریفه «إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (نور، ۵۹) طریقی است و هدف آن صیانت از حرمت حقیقی «داخل شدن در حریم اشخاص بدون رضایت آنها» می باشد (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۹۵۲).

۳/۶ فحص از نصاب

برخی علما در بحث زکات گفته اند که اگر مکلف شک داشت که مال او به نصاب رسیده، باید فحص کند و نمی تواند سراغ اصول موقّنه برود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۱۹۶). بعد از بررسی به نظر می رسد که باید سنخ این وجوب را طریقی دانست که علت جعل آن، فوت نشدن حکم پرداخت زکات در فرض وصول اموال به نصاب است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۱۹).

۳/۷ ستر عورت

بر مکلف حرام است که عورت خود را در معرض نظر دیگران قرار دهد. وجوب ستر عورت نیز در این راستا تعریف می شود. البته این حکم، واجد جنبه ای طریقی نیز هست و به همین دلیل، مکلف هنگامی که شک دارد با ناظری مواجه می شود یا خیر، نمی تواند سراغ استصحاب استقبالی عدم مواجهه یا برائت از حرمت نمایش عورت برود؛ بلکه باید اقدام به

ستر کند و جهل او عذر محسوب نمی‌شود. البته اگر ستر نکرد و با ناظری هم مواجه نشد؛ حرامی اتفاق نمی‌افتد و استحقاق عقاب متوجه او نمی‌شود (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۰۳).

۳/۸ وصیت به پرداخت زکات

فقها فتوا داده‌اند بر مکلفی که زکات واجب شده و قبل از پرداخت آن با سکرات موت مواجه می‌شود، واجب است که وصیت کند بازماندگانش اقدام به پرداخت کنند. تصریح هم کرده‌اند که وجوب وصیت، طریقی است. لذا، اگر بداند که وصیت کردنش تأثیری ندارد و ورثه اقدام به پرداخت زکات نمی‌کنند، واجب نیست (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۳۶۵).

۳/۹ فحوص از آب

آنچه شرط اختیاری نماز می‌باشد، انجام با طهارت مائیه است و اگر آب در دسترس مکلف نبود؛ تکلیف او به بدل اضطراری، یعنی تیمم، منتقل می‌شود. ولی هنگامی که مکلف در صحرا است، برای جواز این انتقال باید در تمام جهات به شعاع پرتاب یک یا دو تیر کمان به جست‌وجوی آب پردازد، این وجوب نیز طریقی است (آملی، ۱۳۸۰ق، ج ۴، ص ۲۶۸؛ آملی، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۲۴۰). بنابراین، اگر او علم داشته باشد که در برخی جهات آب وجود ندارد، فحوص در آن جهات لازم نیست؛ و اگر بداند که در هیچ جهتی آب نیست، فحوص کردن از اساس وجوب ندارد و تکلیف از ابتدا تیمم است (طباطبایی یزدی و همکاران، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۶۲). قابل توجه است که در این مورد، واجب طریقی به نحو محدّدی جعل شده و وجوب فحوص بعد از انجام آن در چارچوب بیان شده، ساقط می‌شود؛ حتی اگر مکلف حجتی بر عدم وجود آب پیدا نکند و موضوع

وجوب جست‌وجو، یعنی جهل به واقع، باقی بماند.

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر بدین قرار است:

۱. متقن‌ترین شیوه برای شناخت تحلیلی وجوب طریقی، واکاوی مولفه‌های اساسی مربوط به آن است.
۲. وجوب طریقی، حکمی مولوی است؛ تفاوت اساسی آن با وجوب ارشادی هم در این نقطه شکل می‌گیرد.
۳. متعلق وجوب حقیقی واجد مصلحت است؛ اما متعلق وجوب طریقی ملاکی ندارد و آنچه موجب جعل این حکم می‌شود، تحفظ بر ملاک احکام حقیقی است.
۴. وجوب طریقی در ظرف مجهول بودن حکم حقیقی هویت پیدا می‌کند، کارکرد اصلی آن هم تدارک نقص موجود در محرکیت احکام حقیقی است. این دو ویژگی، موجب تمایز وجوب طریقی از وجوب غیری می‌شوند.
۵. برخی محققان پنداشته‌اند متعلق وجوب طریقی باید قابلیت انطباق بر متعلق حکم حقیقی را داشته باشد؛ اما این شرط، استدلال روشنی ندارد. بلکه متعلق این حکم باید به‌گونه‌ای باشد که بتواند حکم حقیقی را منجز کند.
۶. وجوب طریقی حتی در فرض مخالفت با واقع، حقیقتاً حکم است و این عبارت معروف که در حالت خطا صرفاً صورت حکم را دارد، تمام نیست.
۷. چون وجوب طریقی برآمده از جایگاه مولویت مولا است، وجوب متابعت دارد؛ هرچند که بر مخالفت با آن، عقاب مستقلی بار نمی‌شود؛ مگر آنکه کسی ملتزم شود موضوع استحقاق عقاب، هتک مولا است.

۸. در برخی حالات نسبت به احکام غیرالزامی هم، می‌توان جعل وجوب طریقی کرد. البته به صورت کلی، جعل این حکم در فرضی که حکم حقیقی از قبل منجز باشد، امکان‌پذیر نیست.

۹. واجب طریقی را باید به صورت مباحثی انجام داد، وجوب آن هم به مانند وجوب حقیقی در صورت تحقق عجز، ضرر و محاذیری از این قبیل، ساقط می‌شود.

۱۰. برای حصول شناخت کاملی از وجوب طریقی، باید نگاه تطبیقی هم داشت. وجوب متابعت از امارات و اصول منجزه، وجوب فحص از زوج، وجوب اداء شهادت، وجوب اختبار نسبت به حیض، وجوب استیذان برای دخول در حریم اشخاص یا تصرف در اموال آنها، وجوب فحص از نصاب زکات، وجوب ستر عورت از ناظر محترم، وجوب وصیت به پرداخت زکات و وجوب فحص از آب برای جواز تیمم، بخشی از مصادیق وجوب طریقی هستند.



منابع

قرآن کریم

۱. اراکی، محمدعلی (۱۳۷۵). أصول الفقه. قم: موسسه در راه حق، ج ۲.
۲. _____ (۱۴۱۹ق). کتاب النکاح. قم: نور نگار.
۳. اراکی، محمدعلی؛ خوانساری، سید محمدتقی (۱۴۱۵ق). رسالة في الدماء الثلاثة و أحكام الأموات و التيمم. قم: موسسه در راه حق، ج ۲.
۴. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق). نهاية الدراية في شرح الكفاية. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ج ۳-۴، چاپ دوم.
۵. آملی، محمدتقی (۱۳۸۰ق). مصباح الهدی في شرح العروة الوثقى. تهران: مولف، ج ۴.
۶. آملی، هاشم (۱۴۰۶ق). المعالم المأثورة. قم: مولف، ج ۶.
۷. انصاری، مرتضی (۱۴۱۴ق). رسائل فقهية. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری.
۸. _____ (۱۴۲۶ق). الفوائد الأصولية. تهران: شمس تبریزی.
۹. _____ (۱۴۲۸ق). فرائد الأصول. قم: مجمع الفكر الإسلامي، ج ۲، چاپ نهم.
۱۰. ایروانی، علی (۱۴۲۲ق). الأصول فی علم الأصول. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج ۲.
۱۱. بجنوردی، حسن (۱۳۸۰). منتهی الأصول. تهران: مؤسسة العروج، ج ۲.
۱۲. تبریزی، جواد (۱۳۸۷). دروس في مسائل علم الأصول. قم: دار الصديقة الشهيدة، ج ۳، چاپ دوم.
۱۳. _____ (۱۴۲۶ق). تنقيح مباني العروة. قم: دارالصديقة الشهيدة.
۱۴. جزایری، محمدجعفر (۱۴۱۵ق). منتهی الدراية في توضيح الكفاية. قم: موسسه دارالکتاب، ج ۵، چاپ چهارم.
۱۵. حائری قمی، محمدعلی (بی تا). المختارات في الأصول. تهران: مطبعة علمي، ج ۲.
۱۶. حائری یزدی، عبدالکریم (۱۴۱۸ق). درر الفوائد. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ ششم.
۱۷. حائری یزدی، مرتضی (۱۴۲۶ق). شرح العروة الوثقى. قم: دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ج ۱.
۱۸. حسینی شاهرودی، محمود (۱۳۸۵). نتائج الأفكار. قم: آل المرتضی، ج ۵.
۱۹. حسینی میلانی، علی (۱۴۲۸ق). تحقيق الأصول. قم: الحقائق، ج ۲، ۵، چاپ دوم.
۲۰. حلّی، حسین (۱۴۳۲ق). أصول الفقه. قم: مكتبة الفقه و الأصول المختصة، ج ۶، ۸.



۲۱. خرازی، محسن (۱۴۲۲ق). عمدة الأصول. قم: موسسه در راه حق، ج ۲.
۲۲. خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول. قم: مؤسسة آل البيت.
۲۳. خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱ق). کتاب الطهارة. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱.
۲۴. _____ (بی تا). تحریر الوسيلة. قم: موسسه مطبوعات دارالعلم، ج ۲.
۲۵. رشتی، حبیب الله (بی تا). بدائع الأفكار. قم: مؤسسة آل البيت.
۲۶. رضوی قمی، حسن (۱۳۴۰ق). نهاية المأمول في شرح کفایة الأصول. تهران: حقیقت.
۲۷. روحانی، محمد (۱۴۱۳ق). منتقى الأصول. قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، ج ۵.
۲۸. سبحانی، جعفر (۱۴۲۴ق). الزکاة في الشريعة الإسلامية الغراء. قم: موسسه امام صادق (ع)، ج ۲.
۲۹. سبزواری، عبدالأعلى (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام في بيان الحلال و الحرام. قم: مؤسسة المنار، ج ۲۳، ۸، چاپ چهارم.
۳۰. سلطان العلماء، محمد (بی تا). تعلیقة على حاشية الأستاذ على الفراند. اراک: مطبعة الموسویة، ج ۲.
۳۱. سند بحرانی، محمد (۱۴۲۳ق). سند العروة الوثقی. بیروت: مؤسسة أم القرى للتحقیق و النشر، ج ۲.
۳۲. شبیری زنجانی، موسی (۱۴۱۹ق). کتاب نکاح. قم: موسسه پژوهشی رأی پرداز، ج ۳، ۱.
۳۳. شیرازی، علی (۱۳۲۸ق). تعلیقة على فرائد الأصول. بی تا.
۳۴. صدر، رضا (۱۴۲۰ق/ الف). الاجتهاد و التقليد. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۳۵. صدر، محمد (۱۴۲۰ق/ ب). ماوراء الفقه. بیروت: دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزیع، ج ۶.
۳۶. صدر، محمدباقر (۱۴۰۸ق). مباحث الأصول القسم الثاني. قم: مطبعة مركز النشر، مكتب الإعلام الإسلامي، ج ۳.
۳۷. _____ (۱۴۱۷ق). بحوث في علم الأصول. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، ج ۴، چاپ سوم.
۳۸. _____ (۱۴۱۸ق). دروس في علم الأصول. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ۱-۲، چاپ پنجم.
۳۹. طباطبایی بروجردی، سید حسین، تبيان الصلاة، چاپ اول، قم: گنج عرفان للطباعة و النشر، ۱۴۲۶ق. ج ۵ ق
۴۰. طباطبایی حکیم، محسن (۱۴۱۶). مستمسک العروة الوثقی. قم: مؤسسة دار التفسیر، ج ۲.
۴۱. طباطبایی حکیم، محمدسعید (۱۴۲۸ق). الکافي في أصول الفقه. بیروت: دار الهلال، ج ۲، چاپ چهارم.

۴۲. طباطبائی یزدی، محمدکاظم و همکاران (۱۴۱۹ق). العروة الوثقی فیما تعمّ به البلوی (محشی). قم:

دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۵، ۲.

۴۳. طباطبائی، سید محمدحسین (بی تا). حاشیه الكفایة. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، ج ۲.

۴۴. عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۵ق). تعلیقة استدلالیة على العروة الوثقی. قم: دفتر انتشارات اسلامی، وابسته

به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.

۴۵. _____ (۱۴۱۷ق). نهاية الأفكار. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۳-۴، چاپ سوم.

۴۶. عرب صالحی، محمد (۱۳۹۳). نگاهی نو به مولوی و ارشادی و برآیند روش شناختی آن. فقه و اصول،

شماره ۹۹.

۴۷. فرزانه، حسین (۱۴۰۱). هویت شناسی مولوی و ارشادی از طریق نمونه کاوی. فقه و اصول، شماره ۱۳۰.

۴۸. فیاض، محمداسحاق (بی تا/الف). تعلیق مبسوطه على العروة الوثقی. قم: انتشارات محلاتی.

۴۹. _____ (بی تا/ب). منهاج الصالحین. بی نا، ج ۳.

۵۰. قوچانی، علی (۱۴۳۰ق). تعلیقة القوچانی على كفاية الأصول. قم: بی نا، ج ۲.

۵۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامية. ج ۷، چاپ چهارم.

۵۲. مشکینی، ابوالحسن (۱۴۱۳ق). کفایة الأصول. قم: لقمان، ج ۴.

۵۳. مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰ق). أصول الفقه. قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين بقم،

ج ۳، چاپ پنجم.

۵۴. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق). کتاب الزکاة. قم: مرکز جهانی مطالعات اسلامی، ج ۱، چاپ دوم.

۵۵. موسوی خمینی، مصطفی (۱۴۱۸ق). تحریرات في الأصول. قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،

ج ۷.

۵۶. موسوی خویی، ابوالقاسم (۱۴۲۷ق). فقه الأعذار الشرعية و المسائل الطیبة (المحشی). قم: دار

الصدیقة الشهيدة.

۵۷. _____ (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئي. قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي، ج ۱،

۲۳.

۵۸. _____ (۱۴۱۹ق). دراسات في علم الأصول. قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر

مذهب اهل بیت، ج ۳-۲.

۵۹. _____ (۱۴۲۲ق/الف). محاضرات في أصول الفقه. قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام

الخوئي، ج ۲.

٦٠. _____ (١٤٢٢ق/ب). مصباح الأصول. قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي، ج ١-٢.
٦١. _____ (١٤٣٠ق). القوانين المحكمة في الأصول. قم: إحياء الكتب الإسلامية، ج ١.
٦٢. نائيني، محمدحسين (١٣٥٢). أجود التقريرات. قم: مطبعة العرفان، ج ٢-١.
٦٣. _____ (١٣٧٣ق). منية الطالب في حاشية المكاسب. تهران: المكتبة المحمدية، ج ٢.
٦٤. _____ (١٣٧٦). فوائد الأصول. قم: جامعه مدرّسين حوزه علميه قم، ج ٣.
٦٥. نجفی، محمدحسن (١٤٠٤ق). جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام. بيروت: دار إحياء التراث العربي، ج ٢٩، ١٥، چاپ هفتم.
٦٦. همداني، رضا (١٤١٦ق). مصباح الفقيه. قم: مؤسسة الجعفرية لإحياء التراث و مؤسسة النشر الإسلامي، ج ١٠.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دوفصلنامه علمی - پژوهشی، شماره دوازدهم، بهار و تابستان ١٤٠٣

١٤٦

